

(چکامہ غرا)

اثر طبع استاد میرزا تقیخان دانش

این چکامہ را کہ بہترین سرمشق سخن سرائی باستانست در سابق از استاد معظم شنیدہ و چند مرتبہ نسخہ انرا از فارس خواستہ و بدست نیاوردہ بودیم اینک کہ بدیوان وی دست یافتہ ابر برای ادبای دورو نزدیک ارمغان می فرستیم

چکامہ

ای مرغ جهان بزیر پر کردہ	سر از سر نہ سپہر بر کردہ
ای اختر چرخ گرد اختر سای	پیوند بنصرت و ظفر کردہ
ہمدوش درفش کاویان گشتہ	دہ آک ہزار بی مقر کردہ
وان داور چاکر افریدون را	بر مسند ملک مستقر کردہ
ای افسر پر فروغ جمشیدی	آویزہ خود در و گہر کردہ
گوہر بہای ملک ہفت اقلیم	اذین تن و طراز بر کردہ
بر تر ز سپہ جا یگہ جستہ	جا بر سر شاہ دادگر کردہ
ای اختہ یال مرکب خسرو	ای برق شتاب نیز تر کردہ
ہم پویہ بصرصر وزان گشتہ	کویہ و درودشت بی سپہر کردہ
ہم تک بتکاور قضا رفتہ	ہمراہی موکب قدر کردہ
در پن فضای ساحت گیتی	ز اندیشہ گذار پیشتر کردہ
رہ را ہمہ با صہیل پیدودہ	پرواز بقلہ و کمر کردہ
کوئیدہ چہار سر خارا کوب	زان ماہی و باورا خبر کردہ
ای قبہ خرگہ فرا رفتہ	جا بر سر قبہ قمر کردہ
ای نوبتیان در گہ عالی	گو ش فلک از خروش کر کردہ

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از حال دل پرس که چون مرغ بسملی
 با عاشقان هر آنچه کنی کس نگیرد
 گفتم چو بگذری نظری بر من افکنی
 بر غم سرای تیره من بر توی فلک
 از خال دلکش تو خلاصی بود محال
 دل هست خانه تو و خلقی ز گمراهی
 این دل که بود ثابت و بر جای هم چو کوه
 گر بنده خدای گناهی کند ببخش

گر گویدت بدیع که بدخواه کس مباش
 بشنو نصیحتش که بود نیکخواه تو
 این غزل را چند شب قبل در استقبال غزل خواجه گفته ام که می فرمایند
 ای خونبهای نافه چین خاکراه تو
 خورشید سایه پرور طرف کلاه تو

غزل

خبرت هست که بر دی دلم از نیم نظر
 غم هجران تو کرد آنچه نباید بکند
 این چه درد است که هرگز نپذیرد درمان
 بدعا دست زدم تا بوصات برسم
 بتوکل شدم از روی نیاز
 گلشن حسن بن برار که حرمان است
 پنجه با چرخ بزن خون مات لایق نیست
 دولت و سل بتان سهل نیفتد در دست
 نیم جان گشتم و از گمشده ام نیست خبر
 خانه هجر الهی که شود زیر و زبر
 این چه زخمی است که هر هم نکند هیچ اثر
 جادوی چشم تو نگذاشت به اوراد اثر
 نه قضا گشت موافق نه وفا کرد قدر
 نبرد از تو کس ایسرو برومند ثمر
 که نوشته است به بازوی تو اقبال و ظفر
 محسن ار میطلبی بیم نباید ز خطر
 محسن شمس ملک ارا

* * * غزل * * *

<p>مغاطه دانم گواه اگر بگذارد ناله و افغان و آه اگر بگذارد تیر و کمان نگاه اگر بگذارد حمله دزدان راه اگر بگذارد سبزی مهر گیاه اگر بگذارد خودسری و اشتباه اگر بگذارد قید قبا و کلاه اگر بگذارد (محسن میرزای ظالی)</p>	<p>توبه توامر گناه اگر بگذارد رازغمش میتوان نهفت ز اغیار چشم تورا خاتقاه عشق توان ساخت راه طلب بی دلیل راه توان یافت صرف نظر میتوان نمود از آن کوی همسفر خضر میتوان شدن اما راه توان برد ظللیا بحر یمش</p>
---	--

* * * (غزل) * * *

اثر طبع و وثوق الوزاره

<p>اندر چمن آبر و ندارد سروی بکنار جو ندارد حقا که صفای او ندارد در گیسوی مشکبو ندارد در پای تو سر فرو ندارد ثان سلسله مر بمو ندارد مانند تو های رهو ندارد او پیش تو خستجو ندارد کاو شاهد زشت حو ندارد آن کیست که ارزو ندارد</p>	<p>گل پیش رخ تو بو ندارد رضوان بهشت همچو قدت با آنمه وصف باغ جنت روزش سیه است آنکه دستی از پای فتاده باد آن کو در شهر دلی سراغ داری! ای شیخ خدا شناسی ما تا چند بجستجوی یازی زیبائی طبع و شعر آنراست اندر قدمت نثار جان را</p>
--	---

مانند وثوق ای نگو روی

کس راز غمت نکوندارد

(انجمن ادبی کاشان)

چند است بدستیاری دوا دیب دانش پژوه یعنی آقای ازاد همدانی رئیس معارف کاشان و آقای صمصام متخلص به تندی رئیس نظمیه که هر يك در عالم شعر و ادب مقام بلند دارند در شهر کاشان انجمن ادبی از ادبا و شعرای ذیل تاسیس شده آقایان بیضائی . ناصری . علامه . افسحی . شکوهی . منشی . نصیری ساجدی . کیوان . تراب . صفائی

يك قطعه اثر طبع آقای بیضائی که بمناسبت کثرت برف در کاشان ساخته شده و از حیث مضمون و الفاظ شایان توجه و تمجید است ذیلا نکاشته میشود و در آتیه همواره آثار گزیده این انجمن درج خواهد شد .

* تغزل *

پوشیده زال دهر زیخ درعاهنی	گوئی پی مبارزه با ابر بهمنی
شیخ سپید جامه بدین باك دامنی	سطح زمین سپید شد از برف و کس ندید
بر تارك ضعيف و غنی گرزده منی	از خشت نمر کشیده ز ندر برف زور مند
گر گین همی کند بضعیفان تهمتنی	این پهلوان پنبه مراشت و عادت است
اینك ز زیر طاق برون رفته ایمنی	ایمن همی شدیم ز باران بزیر طاق
در کار اهل سوق بر افزوده روشنی	طاق دکان و حجره خراب است و کرد کار
من معترف که دوستی است این نه دشمنی	دی خاندان من یکی از هم رهان بروفت
گرم است اینك انجمن پیر گله خنی	یاد بت جوان و گلستان بخیر باد
بیضائیا که ذات جهانبان بود غنی	آب سفید آب سیه گشت و ناك نیست

(بیضائی کاشانی)

(نقل از جنک آقای معقول مدیر مدرسه ادب و تجارت)

ساکن کنشتم کرد خوش نگاه می نوشی کعبه را زیادم برد کافر سیه پوشی
 همچو صبح از خورشید شاخ گل زده بر سر همچو ماد از میتاب پیرهن کتان پوشی
 طرفه حالتی دارم از بهار رخساری خوش فراغتی دارم در بهشت آغوشی
 داده ام دل و جانرا ترک کرده ایمانرا طعنأرقیبیان را من نمیدهم گوشی
 کیستام بکوی او هستند شمعگینی دود مند مسکنی با فنا هم آغوشی

فاطمه قوال

روزی بیار گاه سلیمان روز کار رفته که قبله به از ان استان نبود
 کردم ادا بمدح و ثنایش قصیده کان نوع در بمخزن اخر زمان نبود
 اسبی گرم نمود که از جنس وحش و طیر چونان ضعیف جانوری در جهان نبود
 اسبی که چون کمان شکسته میان او سرتاپاش غیر بی و استخوان نبود
 از تار عنکبوت پیا کرد مش چدار کش قوت گسستن آن ریسمان نبود
 لبها گشاد مش که بدندان نظر کنم چیزی جز آب حسرتش اندر دهان نبود
 گفتم که در وجود بدور که آمدی گفت آن زمان کز آدم و عالم نشان نبود
 از لاغری ز چشمه سوزن برون شدی گریه دمش گره چونخ ریسمان نبود
 ناکه از وزیدن بادش کمر شکست بیچاره را تحمل بار گران نبود
 از فاطمه قوال در تذکره ها نامی برده نشده و چون جنک معقول در زمان
 صفویه نوشته شده و مشتمل است بر اشعار شعرای ان زمان ظن قوی میرود که فاطمه
 قوال از شعرای زن در عصر صفویه است اگر در میان ادبا و دانشمندان کسی شرح
 حال و اناری از او دست دارد خواهش میرود که برای طبع و نشر با اداره ارمغان
 ارسال دارد قطعه ثانی را در جنک نام نمیبیرد از کیت وای چون در ذیل اشعار شیخ
 علیقی کمره درج شده احتمال قوی میرود که از او باشد .